

● درمان غیبت

در شماره پیش بحث در مورد حرمت غیبت و همچنین در مورد علل و انگیزه‌های غیبت بود، گفته شد که در آن حدودی که شماره و احصاء شده، بطور کلی و فهرست وار یازده علت از برای غیبت کردن متصور است و شاید بتوان علل دیگری را هم پیدا کرد، اینبار بحث دربارهٔ درمان غیبت است بعد از آنکه ما علتها را فهمیدیم که به چه علت انسان مبتلا به غیبت کردن میشود، از راه پیدا کردن علل؛ میتوان دارویی برای این درد پیدا کرد.

برای درمان دردهای روحی و روانی راههای مختلفی پیشنهاد شده؛ اما طریقی را که قرآن بیان می‌کند یک طریقی خاصی است که در بسیاری از موارد فرق می‌کند با طرق دیگر، یعنی طریقی که مبتنی بروحی و اعتقاد به روز جزا و حساب و کتاب است؛ فرق می‌کند با طرق آنها که به این مسائل (مسائل معنوی و ما وراءطبیعت) اعتقادی ندارند. آنها ناگزیرند برای اصلاح دردهای روحی نیز متوسل بشوند به وسائل مادی چون انگیزه‌ای به غیر از انگیزه‌های مادی نمی‌توانند تصور بکنند. در این مورد اگر بخواهند انسانی را به اخلاق هم دعوت بکنند یک انگیزهٔ مادی به او پیشنهاد می‌کنند! چنانکه بعضی‌ها در مسائل اخلاقی بیشتر محبوبیت میان جامعه را مطرح می‌کنند. اگر ما به این انگیزه بخواهیم مردم را متخلق به اخلاق کنیم هم اشکال دارد و هم موفقیت کامل ندارد. اشکالش اینست که گاه از اوقات مردم دوست دارند که انسان یک کار بدی را انجام بدهد و بواسطهٔ آن فعل بد محبوب خواهد شد. پس اگر



محبوبیت در نظر مردم باشد، انسان باید ببیند مردم چه می‌خواهند، معیار خواست مردم میشود. و این هیچگاه هدایت‌گر واقعی درخیر واقعی درش نیست. این یک جهت که انگیزهٔ محبوب شدن صد درصد نمی‌تواند انسان را وادار کند به کارهای خوب، جهت دیگری که در اینجا هست اینست که اگر ما بخواهیم محبوبیت در میان مردم را ملحوظ بداریم گاه از اوقات مردم دوجور تقاضا دارند، یک گروه یک چیز را دوست دارد و گروه دیگر چیز دیگری را حالا اگر من بخواهم بین اینها محبوب باشم خواه ناخواه میمانم میان دو راه متضاد و سردو راهی قرار می‌گیرم. و قهراً اگر

از استاد اخلاق
آیت الله مهدوی کنی

«غیبت»

— تلخیصی از

جلسهٔ چهارم درس اخلاق که
توسط استاد بزرگوار آیت الله مهدوی کنی
بیان گردیده است.

بخواهم معیار خوبی را خواست مردم قرار بدهم متحیر خواهم ماند و جزء ضالین میشوم، ضالین همانهایی هستند که نمی‌دانند چکار بکنند. قرآن می‌فرماید ضالین همان گمراهانی هستند که گاهی به این طرف کشیده می‌شوند و گاهی به آن طرف. اگر این حالت را در فرزندانش و شاگردانش خودتان بخواهید تقویت کنید که همیشه کاری را بکنید که؛ مردم شما را دوست بدارند، اگر ملاک را تنها دوست داشتن مردم قرار بدهیم؛ یک انسانهای مذدب، متحیر، بی تفاوتی در مسائل درست خواهیم کرد که اینها مردمی نخواهند شد که در آینده در برابر مفسد و مظالم و در برابر بدیها

نایستند، بخاطر اینکه می ترسند اگر کدامی بکنند یک درجه از محبیتشان کم بشود!

عده ای هم اصلاً می گویند مسائل اخلاقی تغییر و تحولش مبتنی بر روابط اقتصادی مردم است. اگر کیفیت روابط اقتصادی عادلانه شد قهراً مردم همه اخلاقیاتشان خوب میشود. این حرف داخلش یک «دوری» است زیرا اولاً اگر ما بخواهیم روابط اقتصادی عادلانه داشته باشیم، همین مردم باید این عدالت را برپا کنند، اما همین مردم را تا مادامشان نکیم چطور می توانیم بگوئیم آقا روابط عادلانه باشد!! و (بقول طلبه ها دور از محال است) که بخواهیم روابط را درست کنیم باید اخلاق را بسازیم، و اگر هم بخواهیم اخلاق را درست کنیم باید روابط اقتصادی را تصحیح کنیم روی این مبنا، هیچکدامش را نمی توان درست کرد نه اخلاق را و نه روابط را. پس اخلاق نمی تواند متأثر از مسائل اقتصادی باشد یعنی تأثیر جبری، البته ما منکر نیستیم که روابط اقتصادی زمینه هایی از برای اخلاق هست. زمینه غیر از علت است، آن چیزی که علت است خود انسان است. قرآن روی انسان تکیه می کند و می گوید اگر می خواهید خودسازی بکنید باید متوجه خودتان باشید، آنچه مهم است شما هستید و همه فساد در دنیا بدست شماها درست شده است نه اینکه چیزهای دیگر فساد درست کرده اند، فَهَرَا الْفِئَادِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، می فرماید آنچه که مردم انجام می دهند همه این فساد مال مردم است. و این انسان همه چیز را می تواند به خوبی بکشد یا به بدی.

روابط اقتصادی و محیط را هم همین انسان باید تغییر بدهد. اصولاً انسان باید تغییر بدهد. اصولاً کسب فضائل بدون اعتقاد به معنویاتی ماورای مسائل مادی امکان ندارد. حتی افرادی که ظاهراً به زبان اعتقاد به ماوراء طبیعت ندارند در آن حرکات خوبشان می بینیم اعتقاد به ماوراء ناخود آگاه موجود است، حالا ما از یک نفر کمونیست یا ماتریالیست می پرسیم که آقا شما که خودت را می خواهی فدا کنی برای دیگران، این انگیزه را چگونه از نظر مادی توجیه می کنی؟ خودش هیچ انگیزه مادی ندارد، و هیچ گونه توجیه مادی ندارد، به غیر از آنکه این آدم در عین حال معتقد به یک عالمی و یک هدفی غیر مادی است و خودش هم نمی داند!

همان بیان سعدی است که می گوید:

سعدیامردنیکونام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند
این «مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند» آن موقعی درست است که انسان بفهمد که بعد از مرگش مردم

*** غیبت کردن مثل مردار خوردن است، مردار را در کجا می خورند؟ آنجا که اضطرار پیدا کند یعنی اگر نخورد میمیرد!... لذا در آنجا هم که غیبت جایز است اساتید اخلاق میفرمایند باید به حداقل اکتفا کنید.**

نامش را به نکوئی می برند. والا حالا که بنده مرده ام و پوسیدم مردم بگویند عجب آدم خوبی بود یا نگویند چه فایده ای برای من دارد! الآن خوشحالم برای اینکه خودم را بعد از مرگ باقی می بینم. همه مردم چه آنها که خدا پرستند و چه آنها که مایند ناخود آگاه معتقدند به یک عالم دیگری که مافوق این عالم است و اهدافی بالاتر از هدفهای مادی این عالم دارد. و زندگی در آنجا یک زندگی است خیلی وسیع تر از این زندگی باید فدای آن بشود، اگر این ناخود آگاه را به خود آگاه بیاورد ارزش اعتقادی دارد و این ارزش اعتقادی سبب می شود انسان در همه کارهایش توفیق خوبی را پیدا کند. حسالا پس از ذکر این مقدمات باید گفت راهی را که اسلام برای درمان دردهای معنوی ذکر می کند. همان یاد خداست و ذکر زندگانی پس از مرگ و عواقب کارهای خوب و بد و در درجه ای بالاتر از زندگانی ابرار و احرار و صالحین که فقط رضایت خدا را در نظر دارند نه رضایت مردم حتی خود را. یا باید در یک درجه قرار بگیریم و بگوئیم ترس از عذاب خدا و محبت به بهشت خدا و ملاقات بندگان خوب خدا در بهشت اینهم یک درجه خیلی خوبی است و یا اینکه یک درجه بالاتر برویم، نه بهشت در نظرش می آید و نه دوزخ و آن اینست که «بَلْ وَجَدْتُمْ أَهْلًا لِّلْعِبَادَةِ» آنکه ببیند اهل و سزاوار عبادت فقط اوست من بنده هستم و هر چه تو بخواهی انجام میدهم و البته این دیگر درجه ای خیلی بالاست. خدا در قرآن فرموده:

«وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا غَيْبَتِ

نکنید این را خدا گفته است چه مردم خوششان بیاید یا بدشان بیاید. خدا می‌گوید غیبت بد است در مجلسی که غیبت می‌شود ننشین کسی که غیبت می‌کند جلوی او را بگیر چه بدش بیاید و چه خوشش بیاید. ولو بگویند که آدم مقدسی است آدم خوش اخلاقی نیست یا اصلاً عجب آدم خشکی است. به تعبیر دیگر می‌گوید آیا می‌خواهید گوشت مردار برادر مؤمنان را بخورید؟ من اینجور معنا می‌کردم که آدمی که غیبت می‌کند مثل اینکه اول برادر مؤمنش را میرانده و بعد مرده‌اش را می‌خورد! این دو مفهوم دارد یک مفهوم اینست که شخصیت برادر مؤمنت را از بین بردی از بس که درباره‌اش حرف‌های بد بد زدی، فرضاً یک روز نمازش ماند شما رفتی همه جا آبرویش را بردی. و بعد اینکه با تکرارش گویی گوشت مردار را نشخوار می‌کنی، البته قرآن موردش را ذکر کرده: «وَمَنْ إِضْطَرَّ بِغَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادِ إِلَيْهِمْ عَلَيْهِ» (که این را در باب مجوز است غیبت خواهیم گفت).

غیبت کردن مثل مردار خوردن است، مردار را در کجا می‌خورند؟ آنجا که اضطرار پیدا کند یعنی اگر نخورد می‌میرد! آنجاست که اجازه می‌دهند که مردار بخوری آنهم به اندازه قوت لایموت؛ لذا در آنجاها هم که غیبت جایز است اساتید اخلاق می‌فرمایند: باید به حداقل اکتفا کنید، و اینطور نیست که بنشینید سفره دلتان را باز کنید و هر چه می‌خواهی بگویی، مثلاً برای مشورت به شما می‌گویند که فلانی را می‌خواهیم استخدام کنیم، چه جور آدمی است؟ شما به اندازه ضرورت باید بدی آن‌ها را بگوئی،

والا بنشینید همه خصوصیات زندگی این‌ها را از اول تا آخر بگوئید... از این آیات من اینطور استفاده می‌کنم که همانطوری می‌گویند انسان مردار را آنقدری استفاده می‌کند که نمیرد؛ نه اینکه انسان از گوشت مردار بیاید یک کباب درست کند بعد بنشیند رفقا یک کباب مفصل از گوشت مردار بخورند بعد بگویند ما مجبور بودیم! نمیشود، غیبت هم همینطور است. بنابر این ببینید بیان قرآن یک بیان دیگری است از راه دیگر پیش می‌آید، بیان خواست خدا و سخط خداست، لذا اینجا مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجّة البیضاء می‌فرماید برای علاج درد غیبت دو جور درمان است یک درمان کلی و اجمالی و یک درمان تفصیلی.

اما درمان کلی و اجمالی اینست که بدانید که غیبت که می‌کنید اولاً خدا ناراضی میشود از تو، به حدی که قرآن می‌فرماید مثل گوشت مردار خوردن است در آن حدی که تعبیر حدیث اینست که: «أَشَدُّ مِنَ الزَّنا اِزْنا بَدْتِ اِست»، در آن حدی که از گناهان کبیره است و موجب ناراستی و موجب عذاب است که از رسول خدا (ص) نقل شده: «مَنْ نَأَى فِي الْبَاسِ بِأَسْرَعٍ مِنَ الْغِيبَةِ فِي حَسَةِ الْعَبْدِ» یک چوب خشک را که بگذاریم جلوی آن آتش چطور زود، آتش می‌گیرد و می‌سوزد و تمام میشود، می‌فرماید که حسنات شما، خوبیهای شما در برابر غیبت زودتر از آن چوب آتش می‌گیرد و می‌سوزد، اگر کار خوب انجام دادید غیبت که کردید از بین رفته، می‌گویند که به یکی از فضلاء گفتند که شنیدیم شما غیبت ما را می‌کردید؛ ایشان در جواب گفتند مگر دیوانه‌ام که حسنات خودم را در اختیار

تو قرار بدهم؟! چون در حدیث اینطور است که اگر کس غیبت بکند حسناتش نوشته میشود در نامه عمل دیگران، و بدیهای دیگران را مینویسند در عمل او و این خیلی عجیب است در هیچ گناهی من ندیدم چنین چیزی گفته باشند، که روز قیامت که میشود به دست انسان نامه عملش را میدهند انسان می‌بیند کارهای خوبی که کرده، زحمت کشیده، عبادت کرده، کمک کرده به دیگران، شب‌زنده‌داری کرده درس خوانده، همه کارهای خوبی را که انجام داده در دنیا (جبهه رفته) بعد می‌بیند توی نامه عملش هیچکدام نیست چیزهای دیگر نوشته، بعد فکر میکند ملائکه خدا اشتباه کرده‌اند

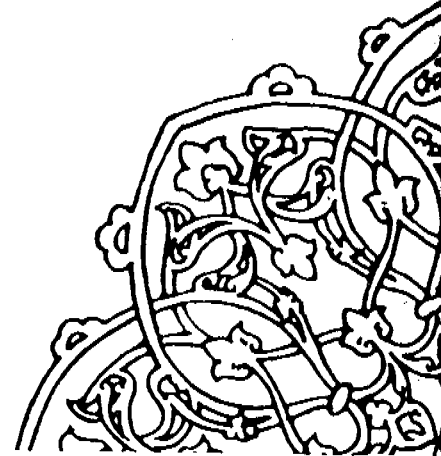
* آنها هم که ما می‌بینند ناخودآگاه معتقدند به عالمی که مافوق این عالم است... اگر این ناخودآگاه را به خود آگاه بیاورد ارزش اعتقادی دارد.



میگوید خدایا پرونده‌ام عوضی است من اصلاً این کارها را نکرده‌ام... بعد خطاب به او میشود که اشتباه نشده غیبت کردید و حیثیت دیگران را از بین بردید و آبروی دیگران را از بین بردید بنابراین گناهان دیگران برای شما ثبت شده و حسنات شما برای دیگران. اینکه میگویند گناه دیگران را نشوید اشاره به همین حدیث است. علاوه بر این انصاف هم نیست، اینهم یکی از مسائل فطری و اخلاقی است لذا مرحوم فیض میفرماید انسان چرا باید یک چنین کاری بکند که خدا به غضب بیاید!

بعد مرحوم فیض میفرماید که یکی از وسایل غیبت غیظ و غضب است. در

*** اگر ملاک را تنها دوست داشتن مردم قرار بدهیم، یک انسانهای مذذب متحیر بی تفاوتی نسبت به مسائل درست خواهیم کرد.**



اینجا بایستی بدنبال علاج غضب گشت بایستی غضب و خشم و سخط و رضای ما بر روی حساب و بموقع باشد. اما کسی که خشم غیظش در اختیار خودش نباشد در زمان عصبانیت هر کاری که ازش برمیآید برای تشفی خاطر انجام میدهد ولی دلیل عصبانیت در هیچ دادگاهی (چه دادگاههای این دنیا و چه دادگاه قیامت) دلیل درستی نیست یکی بگوید من کسی را کشتم چون عصبانی بودم و بعد ببخشندش! مرحوم فیض جمله جالبی در اینجا میفرماید که شما نمیتوانی غضب خود را کنترل کنی هیچ متوجه هستی که در برابر غیض خدا هم هست؟ که بالاتر از غضب شماست پس بیاد خدا بیافتید و در هنگام خشم کاظم باشید یعنی کاظم غیظ کنید. مرحوم فیض یک حدیث نقل میکند میفرماید که قال رسول الله (ص):

إِنَّ الْجَهَنَّمَ بَابٌ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ شَفَا قَيْضَهُ بِمَغْضَبِ اللَّهِ» میفرماید که جهنم یک دری دارد که وارد نمیشوند از آن در مگر آن کسانی که بواسطه تشفی خاطر جلوی غیضشان را نگرفته اند و براساس آن عمل کردند! (اصلاً میگویند جهنم هفت تا در بیشتر ندارد پس بینید که چقدر بزرگتر است که برای این گناه باید به جهنم بنام «باب الغیظ» قراردادند). آنوقت در برابرش حدیث دیگر هست که میفرماید قال رسول الله (ص):

«مَنْ كَفَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يُفْذِبَهُ دَعَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يُخَيَّرَهُ فِي أَى الْحَوْزِ شَاءَ» میفرماید که، هر آنکس که جلوی غیظ خود را بگیرد؛ و حال آنکه قادر بوده که غیظ خودش را تنفیذ بکند،

خداوند در قیامت او را بر بالای سرخلاتق دعوت میکند، روی سر همه قرار میگیرد و بعد به او می گوید تو آزاد هستی در هر جای بهشت من بخواهی برو و حرکت بکن، برای اینکه چیره شدی بر غضب، برای اینکه آدم شده‌ای و آلا هیچ فرقی با حیوانات درنده ندارد. لذتهای انسانی بسیار بالاتر از لذات دنیایی مثل مثل هرزه گویی ها و هرزه و لغوگویی ها و مسخره کردنها داریم که بسیار بالاترند. و انسان در آن حالتهاى انسانی آنقدر کیف میکند که دیگران نمیفهمند که در چه حالتی است، لذت مناجات، لذت نزدیکی به خدا لذت خدمت به بندگان خدا، لذت تربیت بندگان خدا، لذت فداکاری در راه خدا و لذت ایثار و فنا فی الله شدن اینها مراحلی است که انسان باید وارد بشود در آن تا لذتش را بفهمند.

خدایا ما اگر بندگان خوبی نیستیم ولی میخواهیم که خوب باشیم، و اگر از صالحین نیستیم صلحاء را و بندگان خوب ترا دوست داریم و میخواهیم در زمره آنها باشیم؛ خداوند ما را در زمره بندگان صالحت و ابرار محشور بگردان خدایا بما توفیق چیره شدن به نفس اماره را عنایت بفرما و دست ما را از دامان ولایت اهل بیت (ع) در هیچ آنی، کوتاه مگردان. سایه امام را بر سر ما مستدام بدان، و رزمندگان ما را در جبهه ها به پیروزی نهایی نزدیک بگردان و به ما توفیق تقویت و کمک کردن به آنها را مرحمت بفرما.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته